

پس از وقوع انقلاب اسلامی و تأسیس نظام مردمی جمهوری اسلامی، انتخابات شگفتی‌ساز زیاد اتفاق افتاده است که جدیدترین آن‌ها، انتخابات ریاست جمهوری ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ بود. وضعیت موجود اقتصادی و اجتماعی و کارنامه دولت آقای روحانی در آستانه انتخابات، بسیار اسفناک بود. همین امر، به طور طبیعی موجب کاهش انگیزه مردم برای شرکت در انتخابات شده بود. جریان‌های معارض سیاسی همچون گذشته، مسئله نابسامانی اقتصادی را بهانه کرده بودند و موج سوارانه مردم را به تحریم انتخابات فرامی‌خواندند. این در حالی است که اغلب آن‌ها در انتخابات دوره پیشین، مردم را به انتخاب آقای روحانی فرامی‌خواندند.

در این میان، بنیان وضع موجود که خیلی پیشتر جریان مطبوع‌شان را بازنده اصلی انتخابات می‌دانستند، شقاقی بینشان پدید آمده بود و اغلب آن‌ها با چهره‌ای حق به جانب، مردم را به عدم مشارکت فراخوانده بودند. بدین ترتیب، اجماعی از جریان‌های معارض و رسانه‌های استکباری و شماری از بنیان وضع موجود در تحریم انتخابات پدید آمده بود. حجم تبلیغات رسانه‌ای ضد نظام اسلامی بر مردم بسیار گسترده و سرکوب‌گرانه بود. به طوری که اغلب آن‌ها بر این باور بودند که بیشتر از ده پانزده درصد از مردم در این انتخابات مشارکت نخواهند کرد؛ درحالی که قریب به ۴۹ درصد از واجدین شرایط در این انتخابات مشارکت کردند. این امر، آشکارا شگفتی‌ساز بودن انتخابات ۱۴۰۰ را دلالت می‌کند. اما تحلیل این اتفاق بسیار مهم، وجه شگفتی‌ساز بودن آن را خیلی بیشتر توضیح می‌دهد. سه سطح از تحلیل را می‌توان در اینجا برشمرد:

- ۱- تحلیل جامعه‌شناختی که به توضیح و به فهم درآوردن کنش سیاسی انتخاباتی مردم معطوف به کانون‌های قدرت و گرایش‌های سیاسی گروه‌های تصمیم‌ساز و مهندسی‌های انتخاباتی می‌پردازد؛
- ۲- تحلیل گفتگومانی که در آن، کنش سیاسی انتخابات بر پایه رقابت گفتمان‌های حاضر در صحنه و میزان نوظهوری و پیشتازی و هژمونی هر یک از آن‌ها تحلیل می‌شود؛
- ۳- تحلیل هویتی که کنش سیاسی انتخابات را با التفات به لایه‌های عمیق هویت ملی به فهم در می‌آورد.

تحلیل نوع اول، سطحی‌ترین شکل مطالعه کنش‌های سیاسی مردمی است. به خلاف نوع سوم از مطالعات سیاسی که به عمیق‌ترین لایه‌های کنش سیاسی جمعی توجه دارد. تحلیل هویتی در جایی ضروری می‌شود که مطالعات جامعه‌شناختی قادر به توضیح و فهم‌پذیر کردن مسئله سیاسی و اجتماعی نیست. در چنین حالتی، گرایش به کاوش‌های هویتی شدت پیدا می‌کند؛ چنانکه غربی‌ها به دنبال شکل‌گیری نهضت مردمی ایران در سال ۱۳۵۷ به این نتیجه رسیدند که در آستانه مواجهه با وقوع انقلابی شگفتی‌ساز قرار دارند که تحلیل‌های جامعه‌شناختی قادر به فهم و توضیح آن نیست. به همین خاطر، آن‌ها برای اطمینان بیشتر، یک جامعه‌شناس برجسته و صاحب‌نظر را در همان ایام به ایران گسیل کردند تا شاید با مطالعه از نزدیک و بدون واسطه دستگاه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای به فهم انقلاب مردم ایران نائل شوند. لکن میشل فوکو با طرح این پرسش که «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» (فوکو میشل، ۱۳۷۷، نشر هرمس) عملاً اعتراف کرد که با شاخص‌های جامعه‌شناختی نمی‌توان رؤیای ایرانی‌ها را فهم‌پذیر کرد و باید به لایه‌های عمیق‌تری رجوع که در توان علم جامعه‌شناسی نیست. (برای آگاهی بیشتر ر. ک: بهروز قمری تبریزی، ۱۳۹۷، فوکو در ایران، ترجمه سارا زمانی، نشر ترجمان).